

مقایسه تطبیقی ویژگی‌ها و زمینه‌های پیدایش حماسه و رمان از منظر لوکاچ

پژمان دادخواه*

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۴

حسن بلخاری قهی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۹

مجید سرسنگی***

چکیده

لوکاچ فیلسوف، نظریه پرداز و منتقد ادبی برجسته دوران معاصر در آثار خود به تفصیل به صورت‌های گوناگون ادبی پرداخته و ویژگی‌ها و ساز و کارهای آن‌ها را بیان نموده است؛ به همین جهت لوکاچ را می‌توان فیلسوف و نظریه پرداز صورت‌های ادبی دانست. حماسه و رمان دو صورت ادبی مورد مطالعه وی است که در آثار خود از آن‌ها بحث نموده و ویژگی‌ها و بنیان‌های شکل‌گیری آن‌ها را بیان کرده است. یکی از مفاهیم اساسی در اندیشه لوکاچ ارتباط ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ادبی می‌باشد و طبق این دیدگاه هر جامعه‌ای صورت ادبی خاص خود را خلق می‌کند. لوکاچ حماسه را صورت ادبی دوران باستان و رمان را صورت ادبی دوران معاصر می‌داند و بر این مبنا ویژگی‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را بیان می‌کند. در این راستا تأکید پژوهش حاضر و نقطه عزیمت آن بازخوانی آراء لوکاچ در خصوص حماسه و رمان و مطالعه تطبیقی و بررسی وجوه اشتراک و تمایز این دو صورت ادبی و ویژگی‌های آن‌ها می‌باشد. بنابراین برای نیل به این اهداف از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده و اطلاعات این جستار به شیوه کتابخانه‌ای اسنادی گردآوری شده‌اند.

کلیدواژه‌گان: صورت‌های ادبی، ساختارهای اجتماعی، انسان مسأله‌دار، بی‌خانمانی استعلایی.

* دانشجوی دکتری فلسفه هنر، گروه فلسفه هنر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Pejman_d@yahoo.com

Hasan.bolkhari@ut.ac.ir

Msarsangi@ut.ac.ir

** استاد گروه آموزشی مطالعات عالی هنر، دانشگاه تهران.

*** دانشیار گروه آموزشی هنرهای نمایشی، دانشگاه تهران.

نویسنده مسئول: حسن بلخاری قهی

مقدمه

جورج لوکاج فیلسوف، نظریه پرداز و منتقد ادبی، اندیشمندی است که در آثارش ادبیات را مورد بحث و بررسی قرار داده است. حماسه و رمان دو صورت ادبی مورد مطالعه وی است که از منظر این اندیشمند در تقابل با هم قرار دارند و هر کدام برآمده از جوامع خاص و شرایط ویژه‌ای هستند. لوکاج جهت بررسی ویژگی‌ها و بنیان‌های صورت‌های ادبی گوناگون بر این باور است که بین ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ادبی هر دوره‌ای پیوند و هماهنگی وجود دارد و هر جامعه‌ای صورت ادبی خاص خود را خلق می‌کند. به بیانی می‌توان بخش اعظمی از ویژگی‌های هر صورت ادبی را در جامعه آفریننده آن جست‌وجو کرد. لوکاج رمان را صورت ادبی دوره معاصر می‌داند و آن را در تقابل با حماسه قرار می‌دهد و علی‌رغم تأمل در ویژگی‌های هر کدام از آن‌ها به بنیان‌های شکل‌گیری این دو صورت ادبی می‌پردازد.

بر همین مبنا به سبب اهمیت ساختارهای آفریننده صورت‌های ادبی از منظر لوکاج در این پژوهش به ارتباط ساختارهای اجتماعی و صورت‌های ادبی برآمده از جوامع پرداخته می‌شود و بر این اساس تلاش می‌شود این ویژگی‌ها مورد مطالعه قرار گیرد. این جستار از یک سو به پرسش از خاستگاه و نقطه آغاز حماسه و رمان در اندیشه لوکاج می‌پردازد؛ و از سوی دیگر ویژگی‌های حماسه و رمان را با توجه به شرایط اجتماعی به بحث می‌گذارد. به همین جهت سعی بر آن است که با مطالعه تطبیقی و بررسی وجوه اشتراک و تمایز این دو صورت ادبی و خصوصیات و ویژگی‌های آن‌ها، زمینه‌های شکل‌گیری حماسه و رمان به بحث گذارده شده و علل تفاوت ماهیت آن‌ها مشخص شود. در راستای این اهداف نگارنده در بخش‌های ابتدایی این نوشته به دنبال شرح و توضیح ماهیت تمدن‌های پیوسته و گسسته بوده تا مقدمات شرایط پیدایش صورت ادبی حماسه و رمان عیان شود. در ادامه ویژگی‌های بنیادی حماسه و رمان و وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها مورد تحلیل و واکاوی قرار می‌گیرد.

لازم به ذکر است با جست‌وجو و بررسی در خصوص پیشینه پژوهش، نگارندگان به این نتایج رسیدند که اگرچه در مورد ویژگی‌های صورت‌های ادبی تحقیق‌های مختلفی به شیوه توصیفی صورت گرفته است، اما پژوهش بنیادی تطبیقی در خصوص حماسه و

رمان و بنیان‌های شکل‌گیری آن‌ها انجام نشده و این تحقیق می‌تواند نتایج قابل تأملی را در این زمینه ارائه کند.

طبق گواهی پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران و سیستم یکپارچه کتابخانه‌های دانشگاه آزاد اسلامی (سیکا) پژوهش‌های دانشگاهی صورت گرفته بیش‌تر بررسی ناظر بر نقد ادبی مارکسیستی لوکاچ است و پژوهشگران آثار ادبی را بر اساس نظریات مارکسیستی این متفکر تحلیل و بررسی نموده‌اند. تعدادی از پژوهش‌های صورت گرفته به شرح زیر می‌باشد:

- «نقد واقع‌گرایی اجتماعی در داستان‌های کوتاه جلال آل احمد بر اساس نظریه‌های باختین و لوکاچ (از رنجی که می‌بریم، سه تار، پنج داستان)»

دانشگاه اصفهان (۱۳۹۰)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: محمدرضا نصر اصفهانی، استاد مشاور: محمود براتی خوانساری، پدیدآور: فاطمه شهریاری

پژوهشگر در این پایان‌نامه به بررسی عناصر واقع‌گرایانه در داستان‌های برگزیده جلال آل احمد می‌پردازد و در پی نقد جنبه‌های اجتماعی و سیاسی این داستان‌ها می‌باشد. این پایان‌نامه مبانی فکری میخائیل باختین و جورج لوکاچ را بیان می‌کند و ارتباط آن‌ها را با محتوای برخی داستان‌ها و اندیشه‌های آل احمد بررسی می‌نماید.

- «بررسی جامعه‌شناختی ادبیات داستانی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ با تأکید بر داستان‌های دختر رعیت، زن زیادی، به دزدی رفته‌ها، حاجی آقا، نامه‌ها»

دانشگاه سمنان (۱۳۹۲)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: عبدالله حسن زاده میرعلی، پدیدآور: فاطمه موسوی

در این پایان‌نامه پژوهشگر در صدد نقد جامعه‌شناختی ادبیات داستانی طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ با تکیه بر نظریات لوکاچ و گلدمن می‌باشد.

- «جامعه‌شناسی ادبیات در داستان‌های کوتاه لیلی محمد صالح»

دانشگاه یزد (۱۳۹۳)، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: رضا افخمی عقدا، استاد مشاور: فاطمه قادری اردکانی، پدیدآور: عذرا بقایی. در این پایان‌نامه مجموعه داستان‌های کوتاه لیلی محمد صالح نویسنده معاصر کویتی با

تکیه بر نظریات لوکاچ مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است و به بررسی بازتاب شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در این آثار پرداخته شده است.

- «نقد جامعه‌شناختی رمان «همسایه‌ها»ی احمد محمود»

دانشگاه الزهرا (۱۳۹۳)، دانشکده ادبیات، زبان‌های خارجی و تاریخ، کارشناسی ارشد، استاد راهنما: مریم حسینی، استاد مشاور: عسگر عسگری حسنکلو، پدیدآور: آرزو شهبازی

در این پایان‌نامه به تحلیل و بررسی رمان «همسایه‌ها» بر اساس نظریات کارل مارکس، جورج لوکاچ و لوسین گلدمن پرداخته شده است.

در پایگاه‌های مقالات فارسی همچون پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی و پایگاه مجلات تخصصی نور مقالات متعددی در خصوص بررسی دیدگاه‌های لوکاچ در خصوص نقد ادبی مارکسیستی وجود دارد، اما مقالات کم‌تری مربوط به دوره پیشامارکسیستی لوکاچ مشاهده شد. همچنین در خصوص بنیان‌های نظری و ویژگی‌های صورت‌های ادبی از دید لوکاچ پژوهش‌های جامعی صورت نگرفته و در اکثر پژوهش‌ها بیش‌تر از روش این متفکر در حوزه نقد ادبی استفاده شده است. پژوهش‌های انجام‌شده بیش‌تر در خصوص نظریه بازتاب، شیء‌شدگی، رئالیسم اجتماعی و ... لوکاچ می‌باشد.

دکتر سیروس شمیسا و شهناز ولی پور هفشجانی در سال ۱۳۸۶ مقاله‌ای را تحت عنوان «نگاهی به آراء لوکاچ در زمینه نقد مارکسیستی» در شماره ۲۰ مجله علمی ترویجی دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان ارائه و در آن به بررسی دیدگاه‌های مارکسیستی این فیلسوف در حوزه نقد ادبی پرداخته‌اند.

مقاله دیگری از جی پارکینسون تحت عنوان «لوکاچ و جامعه‌شناسی ادبیات» توسط هاله لاجوردی ترجمه و در شماره ۹ و ۱۰ فصلنامه ارغنون در سال ۱۳۷۵ منتشر شده است. جی پارکینسون در این مقاله به تحلیل و بررسی نظریات جامعه‌شناختی لوکاچ پرداخته و در قسمتی از آن به رمان نیز اشاره نموده است.

مقاله «فرم ویژه رمان» از جمله مقاله‌های نقد ادبی لوکاچ است که توسط محمدجعفر پوینده ترجمه و در کتاب «درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات» به سال ۱۳۷۷ منتشر و در سال ۱۳۹۰ تجدید چاپ شده است. لوکاچ در این مقاله به ارتباط رمان، جامعه و انسان

می‌پردازد و ویژگی‌هایی از رمان را بر می‌شمرد. جامعه طبقاتی، سرمایه‌داری، تمامیت و تأثیرپذیری از اندیشه‌های هگل نیز از موارد مطرح شده در این مقاله است. همچنین در این مقاله مثال‌هایی از *بالزاک*، بزرگ‌ترین نویسنده رئالیست از نظر لوکاچ، ارائه می‌شود. اهمیت و ضرورت این پژوهش بیش‌تر به این دلیل است که پژوهش تطبیقی و مقایسه بین دو صورت ادبی کم‌تر صورت گرفته و آنچه که انجام شده بیش‌تر ناظر بر یک صورت ادبی بوده است. مسأله‌ای که باعث تفاوت و تمایز این پژوهش از سایر پژوهش‌های ادبی می‌شود، نگاه جامع به فلسفه و زیبایی‌شناسی لوکاچ در حوزه بنیان‌های شکل‌گیری حماسه و رمان و ویژگی‌های آن‌ها است. به بیانی دیگر مطالعه این صورت‌های ادبی از دیدگاه یک فیلسوف و نظریه‌پرداز و بررسی شرایط پیدایش و ویژگی‌های آن‌ها از ضرورت‌های این تحقیق است. در این پژوهش زمینه‌های پیدایش و ویژگی‌های حماسه و رمان و همچنین خصوصیات قهرمان حماسه و رمان مورد تأمل و تحلیل قرار گرفته است. نگارندگان، در این جستار تلاش کرده‌اند که به این پرسش‌ها پاسخ دهند:

۱. نسبت میان تمدن‌ها و صورت‌های ادبی چگونه است و ساختارهای اجتماعی چه نقشی در آفرینش صورت‌های ادبی ایفا می‌کنند؟
۲. چه تمدن‌هایی باعث زایش حماسه و رمان می‌شوند و تفاوت زمینه‌های پیدایش حماسه و رمان چیست؟
۳. طبق دیدگاه‌های لوکاچ، حماسه و رمان دارای چه خصوصیات و ویژگی‌هایی هستند؟ و خصائص قهرمان این صورت‌های ادبی چیست؟

فرضیه‌های تحقیق

فرض نگارندگان بر آن است که صورت‌های ادبی برآمده از ماهیت تمدن‌ها و تحولات جامعه است و بین ساختارهای اجتماعی و صورت‌های ادبی رابطه معناداری وجود دارد. با توجه به آرای لوکاچ در باب صورت‌های ادبی حماسه و رمان، تغییرات اساسی در جامعه همچون مدرنیته و سرمایه‌داری باعث تغییر در صورت‌های ادبی و پیدایش صورت ادبی رمان می‌شود.

قهرمان بخش مهم یک اثر ادبی است و با تغییر در شرایط اجتماعی، شمایل و شخصیت قهرمان هم تغییر می‌کند. مدرنیته و سرمایه‌داری باعث تزلزل و تغییر شخصیت قهرمان می‌شود. حماسه مربوط به دورانی است که رد پای از سرمایه‌داری نیست و قهرمان جزئی از جامعه بوده و به آرمان‌های خود می‌رسیده است. اما قهرمان رمان در اندیشه لوکاچ انسان مسأله‌داری است که به دنبال ارزش‌های والا است و زمانه مدرن که زمانه انحطاط و غلبه اخلاق بورژوازی است قهرمان را سرخورده می‌کند و نهایتاً با انزوای او همراه و جست‌وجوی او به جست‌وجویی تباه بدل می‌شود.

۱. تأملی بر تمدن‌های پیوسته و گسسته

۱-۱. ماهیت تمدن پیوسته و زایش صورت ادبی حماسه

نظریه رمان با این جملات غریب، نوستالژیک و لحنی حسرت بار آغاز می‌شود: «خوشا به سعادت دوران‌هایی که آسمان پرستاره نقشه تمام راه‌های ممکن است! خوشا به سعادت دوران‌هایی که راه‌هایشان با نور ستارگان روشن می‌شود! همه چیز در این دوران‌ها تازه است، اما با این وجود آشنا به نظر می‌رسند...» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۱۵). این دوران که لوکاچ با حسرت آن را معرفی می‌کند، دنیایی است که بین انسان و جهان جدایی رخ نداده و تمامیت زندگی همچنان پابرجاست؛ یعنی همان دوران سعادت‌مند که به تعبیر هگل آسمان و زمین و سوژه و ابژه یکی‌اند و دارای انسجام هستند. در مقابل چنین جهان سعادت‌مندی، عصر جدیدی شکل گرفته که از آن دوران خوش و سعادت‌مند نشانی نیست و لوکاچ بار دیگر حسرت‌بار این جهان جدید را در قیاس با جهان آرمانی این گونه معرفی می‌کند: «اکنون آسمان پر ستاره کانت که فقط در شب ظلمانی شناخت ناب می‌درخشد، دیگر کوره راه هیچ مسافر تنهایی را روشن نمی‌کند، زیرا در این دنیای جدید، انسان بودن یعنی یکه و تنها بودن» (همان: ۲۴).

اما آغاز دوران جدید با جنگ جهانی اول و سرخوردگی و مرگ آرمان‌ها هم‌زمان است. این دوران با ویرانگرترین جنگی که بشر به پا کرده مقارن بود و نتیجتاً بخش اعظم تمدن اروپایی و دستاوردهایش رو به زوال رفت. یعنی اهداف، آرمان‌ها و آرزوهایی که دوران روشنگری و مدرنیته وعده آن را داده بود، بر باد هوا رفت. در همین دوران

آخر الزمانی توأم با فضای یأس آلود و غم‌انگیز بود که لوکاچ چنین اثر جاودانه‌ای یعنی «نظریه رمان» را نوشت. لوکاچ دوران آرمانی را تمدن یونان، نمونه‌ای از تمدن پیوسته و بسته می‌داند که هیچ‌گونه شکاف و گسستی در جامعه رخ نداده و همواره یگانگی سوژه و ابژه برقرار است.

در فصل ابتدایی رساله نظریه رمان همبستگی و پیوند بین جان و جهان در تمدن کهن یونانی (نمونه تمدن پیوسته و بسته) توصیف و بررسی می‌شود؛ تمدنی که در آن بین جان و صورت پیوند برقرار است و هر جانی جهان ویژه خود را می‌آفریند. آنچه که از ذهن هنرمند تراوش می‌کند، صورت ادبی و هنری متناسب با خود را پیدا می‌کند و در آن قالب جای می‌گیرد. لوکاچ از این تمدن و فرهنگ به تمامیت تمدنی یا تمدن بسته و دایره‌وار و تمدن منسجم یاد می‌کند. تمدن بسته یونان کهن به علت خودبسندگی و وحدتی که دارد، دارای تمامیت است. در همین تمدن بسته است که افق معنا با افق زندگی انسان هم‌پوشان است و آرمان‌ها در این تمدن جایگاه ویژه‌ای داشته و محقق می‌شوند و نهایتاً یگانگی و وحدت بین صورت و معنا (جان و جهان) برقرار است. لوکاچ یونان باستان را به مثابه آرمانشهری در نظر می‌گیرد و جهان مدرن و کنونی را با آن مقایسه می‌کند و در مورد فاصله‌ای که میان جان و جهان افتاده است بحث می‌کند. صورت ادبی یونان باستان حماسه بود و لوکاچ در این باره می‌گوید آن دوران درست در زمانی بود که روح در درون خود مفاکی کشف نکرده بود (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۳۰).

لوکاچ حماسه را صورت ادبی تمدن‌های بسته و دایره‌وار می‌داند و نشانه این یگانگی جان و جهان را در حماسه می‌جوید. حماسه متعلق به جهانی است که جان در آن بیگانه نیست و مانند هر جزء سازنده این هماهنگی، در این جهان جای دارد. لوکاچ جهان نوین را در مقابل تمدن بسته می‌داند و معتقد است که این تمدن معاصر دچار گسست شده و تمامیتی دیگر بر آن حاکم نیست. نتیجتاً انطباقی که قبلاً بین افق معنا و افق زندگی وجود داشت دچار از هم پاشیدگی شده و باعث مواجهه انسان با دنیایی بی پایان و گسترده می‌شود. به بیانی «دایره‌ای که درون آن یونانی‌ها زندگی متافیزیکی خود را می‌گذراندند، تنگ‌تر از دنیای ما بود؛ همین است که ما هرگز نمی‌توانیم زندگی خود را در آن جای دهیم» (همان: ۲۰).

دوران شعر(حماسه) به اعتقاد هگل، دوره فعالیت مستقل و خودمختار انسان، دوره قهرمانان است. دوره‌ای که تضاد میان فرد و جامعه نیست و قهرمان در وحدت جوهری با تمامیت اجتماعی روزگار می‌گذراند و کامل‌ترین آزادی عمل را شاهد هستیم. شعر عصر قهرمانی که برجسته‌ترین نوع آن حماسه هومری است، بر خودمختاری، بر فعالیت خودانگیخته آدمیان بنا شده است. یعنی فرد عصر قهرمانی از کل اخلاقی‌ای که به آن تعلق دارد جدا نمی‌شود. اما جامعه بورژوازی این وحدت را در هم می‌شکند و انسان را از جامعه جدا می‌کند(لوکاچ، ۱۳۹۰ الف: ۳۲۰).

لوکاچ خصلت بنیادین آفرینش ادبی و هنری را طرح پرسش می‌داند و بر این باور است که در تمدن‌های بسته و دارای تمامیت است که طرح پرسش با یافتن پاسخ همراه خواهد بود، چون تمدن بسته تمامیت یافته و دایره‌وار دارای وحدت بوده و هر پرسشی با پاسخ آن همراه است. به عبارتی «یونانی‌ها نه پرسش‌ها که فقط پاسخ‌ها را می‌دانستند، نه چیستان‌ها که تنها راه حل‌ها، نه آشفتگی که تنها شکل را می‌شناختند»(لوکاچ، ۱۳۹۴: ۱۷). به بیان لوکاچ در تمدن‌های دارای تمامیت، صورت‌های ادبی و هنری خصلتی پیشینی و از پیش مقدر شده و وعده داده شده دارند و به مرور در جریان زندگی روزمره زیست می‌شوند و بر همین اساس است که لوکاچ زیبایی‌شناسی تمدن‌های بسته به معنای عام و تمدن‌های یونانی را به معنای خاص را زیبایی‌شناسی تکوینی می‌نامد. به نظر لوکاچ در تمدن‌های بسته و تمامیت یافته، فاصله بین سوژه آفریننده و مکان استعلایی آن صورت مشخص به شیوه یک جهش استعلایی طی می‌شود و گرایش روح در این طی طریق، پذیرش منفعلانه معنایی کامل و صورتی مشخص است، چراکه افق زندگی و افق معنا بر هم منطبق هستند.

جهان مسیحی از آخرین نمونه‌های تمدن‌های پیوسته و بسته می‌باشد. در جهان‌بینی مسیحی زندگی این جهانی به علت مادی بودن آن تاریک و ظلمانی است و با جهان برین معنوی فاصله دارد و ظلمت سراسری‌اش بدون از دست دادن سوسوی دلتنگ‌کننده قدرت آن کاملاً مشهود بود. در همین راستا جهان ماده اساساً غرق گناه و ظلمت تعریف می‌گردد و با قربانی کردن و رهایی از جسمانیت و مادیت است که جان که غرق ظلمت و تاریکی بوده است به صورت لاهوتی خود دست می‌یابد و نمونه غایی و صورت کامل

این امر حضرت مسیح است. به قول حضرت مسیح «روح راغب است و جسم ناتوان» (انجیل متی، باب بیست و ششم، آیه ۴۲؛ نقل در احمدی، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

لوکاچ این نگرش را ناهمگن و ناهمگون می‌داند. چون همان‌گونه که در سطرهای پیش ذکر آن رفت، زندگی این جهانی تاریک است و با دنیای معنوی فاصله دارد و با دنیای تمامیت یافته و بسته یونانی هیچ‌گونه سنخیتی ندارد. چون آن صورت آرمانی که مسیحیت وعده آن را می‌داده، با جان فاصله‌ای بسیار دور دارد و همین امر سبب شکنندگی و گسست تمدن‌های بسته و دایره‌وار می‌شود و در نتیجه تمدن‌های دارای تمامیت و وحدت به پایان می‌رسند و نهایتاً تمدن‌های گسسته زایش می‌یابند (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۲۵).

۱-۲. ماهیت تمدن گسسته

بر خلاف تمدن‌های بسته و منسجم کهن که دارای وحدت و تمامیت هستند، جهان نوین دچار گسست و دگرگونی‌های فراوان شده است. سرآغاز این گسست با اندیشه دکارت و محور قرار دادن سوژه اندیشنده بود. با خروج سوژه اندیشنده از دایره تمدنی که پیش‌تر جزئی از آن بود، با آن وحدت داشت و در آن زندگی می‌کرد، اکنون به جهانی لایتناهی، گسسته و عظیم وارد شده است.

اگرچه در تمدن‌های گسسته انسان با جهانی پهناور و دستاوردهای بی‌شمار روبه‌روست، اما صورت‌هایی که در این عصر وجود دارند و خودنمایی می‌کنند، به نحوی بیگانه، غریب و دست‌نیافتنی هستند. لوکاچ درباره دنیای جدید و تبعات ناشی از می‌گوید: «دنیای ما به گونه‌ای نامحدودی پهناور شده است و هر گوشه آن از لحاظ موهبات و خطرات غنی‌تر از دنیای یونانی‌هاست؛ اما چنین ثروتی معنای مثبت، یعنی تمامیتی را پنهان می‌کند که زندگی بر آن استوار بود» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۲۱). همان‌گونه که پیش‌تر مطرح شد، در تمدن‌های بسته، صورت‌های مقدر و وعده داده شده‌ای در عالم برای جان‌ها مشخص و مهیا بودند و هر جانی جهان ویژه خود را می‌یافت، اما در عصر کنونی که تمدنی گسسته و فاقد تمامیت است، صورت‌ها بیگانه و ناآشنا با ذات هستند و بر ساخته جان انسان بیگانه با جهان است. در دنیایی که محوریت با سوژه اندیشنده

است، انسان ذات راستین را در درون جان خویش می‌یابد و صورت مقدر شده‌ای برای این ذات، در جهان خارج قائل نیست. در این دنیا صورت‌های خلق شده با جهان ناهمگون و بیگانه هستند و به همین سبب این دنیا فاقد تمامیت است.

در این زمینه *لوکاچ* می‌گوید: «زندگی سردرگم کننده و بی آرمان انسان کنونی اصالت ندارد و چه در واقعیت و تجربه زیسته و چه در ادبیات و هنرها به طور کلی، دیگر نمی‌توان به این زندگی صورت بخشید. آیا هنرمند کسی نیست که داده‌های خام زندگی تجربی را می‌پروراند و در قالب صورت (فرم) درمی‌آورد تا از این طریق، یک زندگی خیالی اما ذاتی‌تر از زندگی واقعی را بیافریند؟» (ژیمنز، ۱۳۹۳: ۲۹۰).

وقتی که وحدت بین جان و جهان از بین رود و نتیجتاً تمدن بسته، دچار گسست و رخنه شود، انسان در دنیایی بی سر و ته گرفتار شده و بیش از پیش احساس تنهایی می‌کند و مدام در جست‌وجوی معنای زندگی برمی‌آید؛ معنایی که از زندگی رخت بر بسته و فرسنگ‌ها از انسان دور افتاده است. به همین سبب است که انسان دنیای معاصر، جست‌وجوگر است. در پی دوئالیسم و دوگانه باوری که در پی مدرنیسم و نظریات دکارت پدید آمد، گسست تمدن پیوسته و شکاف بین سوژه و ابژه حاصل شد و تبعید معنا از زندگی رخ داد. بنابراین در پی این گسست و دوگانگی فاصله و مغایری پرنشاندنی میان انسان و جهان پدید آمد. هم‌زمان با تحولاتی که در صورت‌های گوناگون رخ می‌دهد، مفاهیم سازنده و جانمایه این صورت‌ها نیز دستخوش تغییر و تحول می‌شوند. یعنی در ادامه زیبایی‌شناسی تکوینی تمدن‌های بسته، متافیزیک افلاطونی و نهایتاً الهیات مسیحی به ترتیب جایگزین همدیگر می‌گردد و این سیری رو به جلو است و همین جریانات و زیرساخت‌ها صورت‌های گوناگونی را می‌آفرینند و این امر یکی از مفاهیم پایه‌ای اندیشه *لوکاچ* در تمام دوران‌هاست.

به اعتقاد *لوکاچ* پیش شرط و بنیان صورت‌های ادبی و هنری در تمدن‌های گسسته، همان نابسندگی، گسستگی و انفصال بین جان و جهان و گستردگی بی حد و حصر جهان است. به همین سبب است که صورت‌های ادبی و هنری جهان نوین فاقد تمامیت و در خودبسندگی هستند. *لوکاچ* در مورد صورت‌های ادبی و هنری جهان نوین چنین می‌گوید: «دیگر تمامیتی در کار نیست که بتواند به شکل‌های هنری داده شود. بنابراین،

هر آنچه باید شکل گیرد، تا حدی تنگ و محدود شود که بتوان آن‌ها را در برگرفت یا باید به شیوه‌ای نقادانه عدم امکان تحقق ابژه ضروری و نیستی درونی ابزارهای خود را نشان دهد. و بدین‌سان در این حالت سرشت شکننده ساختار جهان در جهان شکل‌ها وارد می‌شود» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۲۶).

۲. زایش صورت‌های ادبی از دل تحولات اجتماعی

لوکاچ فرهنگ دوره باستان را به سه دوره کلی حماسی، تراژدی و فلسفی تقسیم می‌کند. در نظریه رمان تحول ادبی و تحول اجتماعی، ساختار ادبی و مرحله‌ای از دیالکتیک تاریخی - فلسفی به هم پیوند می‌خورد. یعنی هر مرحله‌ای از تاریخ اجتماعی، با یک صورت بزرگ ادبی همراه است. «لوکاچ بدین ترتیب به ترسیم دورنمایی از جامعه‌های سازنده تاریخ می‌رسد. یونان تمدنی است که در آن پاسخ‌ها بر پرسش‌ها مقدم است و جان با جهان - جهانی بسته و کامل - هماهنگی دارد» (ایوتادیه، ۱۳۹۰: ۸۳). به نظر لوکاچ هر صورتی با ساختار این جهان منطبق است و هر جانی جهان ویژه خود را می‌آفریند. صورت رمان دقیقاً در عصری جایگزین حماسه می‌شود که بین جان و جهان (سوژه و ابژه) جدایی و انفکاک افتاده و معنای زندگی تردیدآمیز و پرسش‌انگیز شده است. در چنین جامعه‌ای است که محصول آن فرد مسأله دار است که در دنیایی تباه قدم نهاده و به همین سبب است که لوکاچ رمان را حماسه دنیایی بی‌خدا می‌داند. با تبعید معنا از زندگی و جهان و حرکت آن به سمت جهانی استعلایی و نهایتاً غیاب معنا در زندگی، صورت ادبی تراژدی به تدریج جایگزین حماسه می‌شود. صورت ادبی تراژدی در جدایی میان نمود پدیداری و حقیقت فی‌نفسه جهان در نزد کانت، ریشه داشت و رهاورد این جدایی و غیاب ابدی، آگاهی تراژیک و دردمندان‌های بود. صورت ادبی تراژدی همچنان و هم‌اکنون مختص تمدن بسته و تمامیت‌یافته یونانی و اساساً زاده همین تمدن است.

لوکاچ اعتقاد دارد که با هجرت افق معنا از افق زندگی، جان قهرمان تراژدی با ته‌مانده‌ای از معنا و یا به تعبیر دیگر با کمبود معنا در زندگی مواجه می‌گردد. بنابراین قهرمان تراژدی زود دریافته است که معنا از زندگی در حال تبعید و رخت برستن است.

در این زمان «آدمی آگاه شده بود که زندگی بدان سان که هست، حلولیت ذات را از کف داده است» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۲۲). سرسپردگی جان به معنای اصیل درونی خود و عمل بر مبنای این آیین درونی در جهان زندگی (یعنی همان درونگرایی) و سرانجام مرگ آرمانی قهرمان در جهان خارج، صورت از پیش تعیین شده برای قهرمان تراژیک است که به نوعی تأثیرگذارترین و به یادماندنی‌ترین صورت سرنوشت است؛ چراکه در تراژدی مرگ همیشه وجود دارد و آگاهی از مرگ، بیداری روح و آگاهی از وجود خویش را در پی دارد. در این زمان اگرچه معنا در حال تبعید از زندگی است، اما این روزگار تقریباً خاصیت پیشین خود را حفظ نموده و وحدت انسان و جهان همچنان پابرجاست؛ یعنی تمامیت هنوز دچار فروپاشی نشده است. در همین اوضاع و احوال است که «قهرمان تراژدی جایگزین انسان زنده هومری می‌شود و از آن رو که مشعل رو به خاموشی را از دستان این انسان می‌گیرد و به فروزی تازه رخشانش می‌کند، دقیقاً او را توصیف می‌کند و دگر چهره‌اش را می‌سازد» (همان: ۲۳) یعنی بر این اساس می‌توان تراژدی را حد واسطی بین حماسه و رمان دانست.

به نظر لوکاچ زایش فلسفه با تبعید معانی، ارزش‌ها و ذوات برتر به جهانی اصیل‌تر همراه است. در چنین وضعیتی ایده‌های اصیل در جهانی دیگر تعریف می‌گردند و عالم به دو وجه تبدیل می‌گردد و عالم مثال در جایی برتر و فراتر از این عالم تعریف می‌گردد. افلاطون برخاسته از همین دوران و تمدن است و بر همین اساس نظام فلسفی‌اش را بر پایه صورت‌یابی و معنادار ساختن جهان تدوین نمود. این همان یونانی است که در افلاطون‌گرایی با آن روبه‌رو می‌شویم. افلاطون‌گرایی «ضد یونانی‌ترین» اندیشه‌هاست، چون معنا از تمدن بسته یونانی هجرت کرده و از این رو این رویداد با سرآغاز فلسفه مقارنت دارد. بنابراین «فلسفه به منزله شکلی از زندگی یا تعیین‌کننده شکل و مضمون آفرینش ادبی، همیشه نشانه گسست میان درون و بیرون است، گویای تفاوت ذاتی میان خود و جهان و ناسازگاری جان و کنش» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۱۵) و علامت دمساز نبودن روح با عمل است. گزاف نیست اگر بگوییم زندگی فعال لوکاچ وقف التیام آن گسست شد (جورج، ۱۳۸۹: ۱۰). از دید لوکاچ عصر حاضر بیش از هر زمان دیگری عصر فلسفه و نتیجتاً عصر غفلت از خاستگاه‌ها و از ذات است. زیست جهان یونانی در این عصر معنا

یافته است، ولی رشد هرچه بیش‌تر نظام فلسفی در این دوران باعث فاصله گرفتن از کنش و تجربه زیسته‌ای می‌شود که حاصل هم زمانی تکوینی صورت ادبی و هنری با زندگی و وحدت یا گسست ذات اصیل و زندگی بوده است. به همین علت است که در نقل قولی از *نوالیس* می‌گوید: «فلسفه به راستی درد فراق است، آرزوی این که همه‌جا در خانه خود باشد» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۱۵).

جریان‌های مفهومی که زیربنا و سازنده صورت‌های ادبی و هنری عصر خود هستند به مرور زمان دستخوش دگرگونی می‌شوند و بالطبع صورت‌های حاصل نیز تغییر می‌یابند. زیبایی‌شناسی تکوینی عصر تمدن‌های بسته تدریجاً به علت تبعید و هجرت معنا از زندگی به صورت ادبی تراژدی بدل می‌شود؛ صورتی که نهایتاً مرگ قهرمان را در پی دارد. به نظر *لوکاچ* دو گونه ادبی اصیل یعنی حماسه و تراژدی داریم و صورت ادبی رمان در حقیقت شکل تغییر یافته حماسه است. رمان حماسه جهانی بدون خداست که این جهان فاقد تمامیت است و معنای غایی در آن وجود ندارد و این معنا از زندگی جدا افتاده است.

در دوران قدیم که عصر حماسه بوده است، زندگی جامعه زیر سلطه قدرت‌های اجتماعی در نیامده و فرد در آن زمان از کل معنوی که به آن تعلق دارد جدا نشده و در وحدت ذاتی با این کل به خودآگاهی می‌رسید. در دنیای معاصر و زمانه سیطره بورژوازی این وحدت جوهری با جامعه جدا شده و انسان از آن کلیت جدا می‌گردد. بر این اساس انسان‌های معاصر «با هدف‌ها و موقعیت‌های شخصی خود از هدف‌های چنین کلیتی جدا می‌شوند؛ آنچه فرد انجام می‌دهد، برای خاطر خود، در مقام شخص، بر مبنای شخصیت خویش انجام می‌دهد و به همین سبب او فقط پاسخ‌گوی کردار خاص خود است و نه پاسخ‌گوی کارهای کل جوهری‌ای که به آن تعلق دارد» (لوکاچ، ۱۳۹۰ الف: ۳۳۱).

به نظر *لوکاچ* ابژه و متعلق‌شناسایی حماسه زندگی است و بر تمامیت زندگی‌ای صورت می‌بخشد که فی‌نفسه کامل شده و دارای تمامیت و وحدت است. ولی رمان با صورت بخشیدن در جست‌وجوی کشف و ساختن تمامیت پنهان زندگی است؛ تمامیتی که از زندگی رخت بر بسته است (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۵۲). در نتیجه واضح و مبرهن است که محتواهای متفاوت، صورت‌های گوناگون را می‌آفریند که این اصل، اصل مهمی در نظام

فکری لوکاچ است و در آثار گوناگونش به صورت‌های مختلف دیده و لمس می‌شود. در همین راستا صورت‌های مختلف قهرمان را متناسب با جهان‌های گوناگون می‌توانیم مشاهده کنیم.

به نظر لوکاچ «قهرمان حماسه هرگز یک فرد نبوده است. همواره این واقعیت را خصوصیت اساسی حماسه دانسته‌اند که ابژه حماسه نه سرنوشت شخصی که سرنوشت جامعه است» (همان: ۸۵). اما قهرمان زاییده دنیای معاصر، فردی مسأله‌دار است و اساساً زندگی چنین فرد مسأله‌داری در صورت ادبی رمان روایت می‌شود. لوکاچ قهرمان رمان را اینگونه معرفی می‌نماید: «راه‌پیمایی فرد مسأله‌دار به سوی خویشتن خویش است، طی طریقی که فرد را از بندگی گنگ نسبت به واقعیتی کاملاً ناهمگن و صرفاً موجود و تهی از معنا، به شناختی روشن از خویشتن خویش رهنمون می‌شود» (همان: ۷۵).

فرد مسأله‌دار، جست‌وجوگر است و آنچه او می‌جوید، خود اوست. سفر او از اسارت در واقعیتی که برایش هیچ معنایی ندارد شروع می‌شود و به معرفت نفس می‌انجامد. ولی حتی آن هنگام که قهرمان به معرفت نفس رسیده باشد، تمایز میان چیزها آنگونه که هستند و آنگونه که باید باشند، باز هم وجود دارد. در چنین شرایطی «تقسیم‌بندی بین هست و باید پشت سر گذاشته نمی‌شود. آنچه قهرمان کشف می‌کند این است که عالی‌ترین ارمان زندگی صرفاً می‌تواند بارقه‌ای از معنا باشد. به عبارت دیگر، رمان بیانگر این بصیرت است که معنا هیچ‌گاه نمی‌تواند تماماً در واقعیت نفوذ کند. یعنی یکی از ویژگی‌های نوعی رمان باید کنایه (آیرونی) باشد» (پارکینسون، ۱۳۷۵: ۲۲۹).

۳. تمایز حماسه و درام؛ پیش‌درآمدی بر زایش رمان

لوکاچ تفاوت حماسه و درام را در زمینه‌های مختلف بیان می‌کند و متعلق آگاهی‌ای که سبب‌ساز زایش صورت‌های گوناگون ادبی می‌شوند را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. لوکاچ ابژه حماسه را من تجربی می‌داند. به نظر لوکاچ هنگامی که قهرمان در پی سودمندی و برون‌گرایی ذات خویش سفر را آغاز می‌کند، «بایدبود»‌های خود را در عناصر ملموس زندگی واقعی باز می‌یابد. این بایدبودها در عالم بیرون تحقق دارند و به همین جهت است که تعامل و ارتباط قهرمان حماسه با زندگی و واقعیت، ارتباطی

تجربی و عینی است. اما در مقابل، ابژه درام من عقلانی است. جان و روح در مواجهه با زندگی، بایدبود و آرمان‌های خود را غایب می‌بیند. قهرمان درام و تراژدی در این مسیر، بایدبودها و آرمان‌های خود را در جهان دیگر، یعنی جهانی استعلایی و برتر می‌یابد و در زندگی مادی این جهانی سعی دارد تا با صورت مرگ خویشتن، جهان استعلایی و برتری را به نمایش بگذارد و بر آرمان‌ها و بایدبودهای خود که در جهان استعلایی هستند صحه بگذارد و آن را شاعرانه به نمایش درآورد. اگر قهرمان تراژدی صفات نمادین زندگی را می‌پذیرد فقط با این هدف است که بتواند در مراسم نمادین مرگ خویش جهان استعلایی را به نمایش گذارد.

من عقلانی قهرمان درام و هم من تجربی قهرمان حماسه، هر دو به شیوه‌های مختلف در پی دستیابی به تمامیت‌اند. قهرمان تراژدی و درام در پی غیاب معنا و تمامیت در زندگی و وجود بایدبودها در جهانی برتر و استعلایی، به گونه‌ای استعلایی از نو آن را در جهان درونی خود خلق می‌نماید؛ نتیجتاً تمامیت در درام از خود صورت درام زایش می‌یابد. در مقابل، قهرمان حماسه در تجربه‌های ملموس و زندگی عینی و واقعی خود، هر موجودی را در جهان خارجی به اندازه‌ای بهره‌مند از تمامیت می‌داند و هرچه در سفر پیش می‌رود، تمامیت، خود را بر او پدیدار می‌سازد و در تجربه‌ای بی واسطه وحدت و تمامیت در برابر او نمایان می‌شود و همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، ارتباط قهرمان حماسه با زندگی و واقعیت، ارتباطی تجربی و عینی است و ابژه اشعار حماسی چیزی جز زندگی نیست. به همین سبب است که سنت بزرگ ادبیات حماسی وجود دارد. اما بر درام هرگز صفت بزرگ اطلاق نمی‌شود (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۳۶ و ۳۷).

من تجربی حماسه هیچ‌گاه از زندگی در مقام واقعیتی تاریخی و عینی و سرشار از نظم و غنا فراتر نمی‌رود، به همین سبب است که به ورطه تخیل یا ادبیات غنایی و دراماتیک در نمی‌افتد. در همین راستا لوکاچ صورت حماسی تخیلی را شدنی نمی‌داند و معتقد است که هر کوششی در جهت حماسه تخیلی ضرورتاً شکست می‌خورد. چراکه معتقد است چه از لحاظ عینی و چه از لحاظ ذهنی محدود به فرا رفتن از واقعیت تجربی و تعالی بخشیدن به آن‌هاست و در نتیجه به قلمرو شعر غنایی و درام فرو می‌گلتد. به نظر لوکاچ حماسه مؤلفه‌های زندگی را همان‌گونه که هستند به مدد صورت ادبی خود

نشان می‌دهد. شاعران حماسی در آن دوران نیازی نمی‌دیدند که برای ارائه واقعیت استعلایی به عنوان تنها چیز موجود، واقعیت تجربی را کنار گذارند. به بیان دیگر حماسه‌سرا زندگی را آنگونه که هست نمایش می‌دهد و صورت‌بندی می‌کند، صورتی که با معنا و محتوا تناسب دارد. حماسه، تمامیت و کلیت زندگی را بازتاب می‌داد، چراکه اساساً ابژه شعر حماسی زندگی است. اما رمان که به تعبیر هگل حماسه مدرن بورژوازی است، شکاف میان فرد و دنیا و جست‌وجو و طلب معنا را نشان می‌دهد. حماسه وحدت ذهن و عین را نشان می‌دهد، اما رمان شکاف و انزوای ذهن از جهان. صورت جدید رمان در زایش دیالکتیکی خود از حماسه، بر خلاف حماسه که معنای تمامیت یافته را در خود داشت، به علت نیافتن معنای تمامیت یافته در زندگی به سمت و سوی درام و تراژدی تمایل می‌یابد (چراکه در درام و تراژدی نیز همان‌گونه که پیش‌تر ذکر آن رفت معنا و تمامیت از زندگی رخت بر بسته بود) و من عقلانی درام و تراژدی را وام می‌گیرد. یعنی بر خلاف حماسه که ابژه و متعلق شناسایی آن من تجربی بود، در رمان که صورت ادبی جدید جامعه بورژوازی است و بر آمده از بطن حماسه است، من عقلانی حاکم است (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۳۵).

۴. زایش صورت ادبی رمان

نوع ارتباط سوژه آفریننده و نسبتی که با جهان و ساختارهای اجتماعی دارد، سبب‌ساز خلق صورت‌های ادبی و هنری جدید می‌شوند. به بیانی «قهرمان واقعی خود رمان نویس است که اگرچه نمی‌تواند ارزش‌های جدید را آگاهانه بازشناسد و با آنها زندگی کند، اما می‌تواند به شکل ضمنی در اثر خود بگنجانند» (باذری، ۱۳۷۷: ۱۸۸). درام و تراژدی یونانی اگرچه مسیری بر خلاف حماسه دارد و تمامیتی که در دنیای حماسه موجود بود، اکنون دیگر مثل قبل وجود ندارد و قهرمان بایدبدها و آرمان‌هایش را در جهانی استعلایی و برتر جست‌وجو می‌کند، اما همچنان در تمدن بسته و دایره‌وار قرار دارد. قهرمان درام و تراژدی یونانی، اگرچه به صورت مناسب و در خور جان خود، در زندگی عینی و ملموس دست نمی‌یابد، اما همواره در طلب چنین صورتی است و به سوی یک جهان استعلایی و زندگی درونی حرکت می‌کند. حماسه به هیچ‌گونه توضیح

تکوینی نیاز ندارد، چون قهرمان حماسه با جهان و هستی در پیوند است و با صورت‌هایی مواجه هست که برای وی آشنا هستند و ماحصل سفری که در پی دارد، وصال به صورت و معنا است.

اما وضعیت در رمان بر عکس است. صورت ادبی رمان در نتیجه جدایی میان جان و جهان است که آفریده می‌شود. رمان خصلت دردمندانه و اندوهگین قهرمان تراژدی را در خود دارد و همچون قهرمان حماسه که در سفر است، برای جست‌وجوی معنا رهسپار سفری پرماجرا می‌شود و صورت‌هایی را می‌بیند که برایش غریب و ناآشنا هستند و نهایتاً بیم و اضطراب را با خود به همراه دارد و همین مسائل است که قهرمان را به فردی مسأله‌دار و بغرنج تبدیل می‌کند. به عبارتی «انفعال قهرمان رمان از یک سو ضرورتی صوری است تا بتوان در پیرامون او و در برخورد با او، تمامی گستره تصویر جهان را به نمایش گذاشت، بر عکسِ درام که در آن قهرمان فعال، تمامیت گستره یک تضاد جامعه را به اوج خود می‌رساند» (لوکاچ، ۱۳۹۰ الف: ۳۳۴). در رمان انسان نه نزد خویش است و نه یکسره بیگانه. در مقابل، حماسه مبین هماهنگی و پیوست میان جان و جهان است؛ دنیایی که پاسخ‌ها، پیش از پرسش‌ها داده شده‌اند و معنا در زندگی حضور دارد. تراژدی صورت ناب انزواست و رمان مبین تقابل انسان با جهان و گسست میان جان و جهان است. جامعه‌ای که گسست جان و جهان در آن رخ داده، محمل صورت ادبی رمان است. به طور خلاصه می‌توان گفت «اندیشه اساسی نظریه رمان این فرض هگلی است که در جامعه مدرن بورژوازی وحدت قدیمی (یونانی) میان آگاهی و جهان، میان ذهن و عین، محو شده است. به نظر لوکاچ این وحدت به روشنی تمام در حماسه یونانی نمودار می‌شود. در دنیای هومر، در «ایلیاد و ادیسه». رمان مدرن، بر عکس با گسست میان انسان و جهان مشخص می‌شود: با از خود بیگانگی» (زیما، ۱۳۹۰: ۱۵۲).

به نظر لوکاچ در دوران سیطره حماسه، مفهوم جست‌وجویی که در دوران مدرن شاهد آن هستیم هنوز به وجود نیامده بود. بر عکس این جست‌وجو در دوران مدرن دارای اهمیت کلیدی است. چون در زمانه مدرن به علت محوری شدن سوژه اندیشنده، جدایی انسان از جهان را شاهد هستیم. مطالعات لوکاچ در باب رمان، یعنی صورت ویژه و خاص زمانه مدرن تلاشی بر این مدعا است. «تضاد ژرف قهرمان و جهان، از نظرگاه

دیالکتیکی وحدت اضداد، مستلزم وحدت است و اساس این وحدت، در تباهی قهرمان رمان و جهان تحقق می‌یابد. تباهی توأم این دو، در مقایسه با ارزش‌های راستینی است که مبنای اثر را تشکیل می‌دهند، اما در آن هیچ‌گاه حضوری آشکار پیدا نمی‌کنند. و البته خصلت مسأله‌ساز (پروپلماتیک) چنین ارزش‌هایی است که موجد و معرف رمان به عنوان صورت ادبی است. ناگفته نماند که این ارزش‌های راستین هیچ‌گاه نه در آگاهی قهرمان رمان و نه در آگاهی نویسنده حضور آشکار ندارند. حضور آن‌ها ضمنی است» (فراروتی، ۱۳۹۰: ۱۹۶-۱۹۷). لوکاچ درباره ارتباط ساز و کارهای جامعه معاصر و رمان می‌گوید: «شناخت خلاق از تضادهای حل نشده‌ای که نیروهای محرک جامعه سرمایه‌داری هستند، صرفاً پیش فرض فرم رمان است و نه خود این فرم» (لوکاچ، ۱۳۹۰ ب: ۳۲۸). بنابراین رویکرد اصلی نظریه رمان در ربط دادن پیدایش رمان به ظهور فرهنگ بورژوازی در اروپا می‌باشد و می‌توان گفت رمان دست کم در بدو پیدایش‌اش، بیانی از ارزش‌های بورژوازی است که گرانیگاه اصلی‌اش، فرد در حال تثبیت جایگاه خود در دنیایی رقابتی است. همچنین رمان عمیقاً با روند گسترش فرهنگ مدرن همگام بوده است (سیم، ۱۳۸۲: ۳۴).

۵. کلام آخر

در نهایت می‌توان اینگونه جمع بندی و بیان نمود که لوکاچ حماسه را متعلق به دوران طفولیت بشر می‌داند، دوران طلایی که میان انسان و جهان پیرامون فاصله‌ای نیست و وحدت و پیوستگی وجود دارد، اما «روح رمان بلوغ مردانه است و ساختار مشخص مصالح آن گسیختگی و جدایی میان درون بود و ماجراست» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۸۱). بنابراین رمان در تقابل دو صورت ادبی خاص، در تقابل طفولیت جهان حماسه و سر به درون بردن تراژدی تعریف می‌گردد.

به عبارتی صورت ادبی رمان در حد فاصل زیست‌جهان بیرونی (حماسه) و زیست‌جهان ذهنی (تراژدی) قرار گرفته است. از دید جهان گسسته عینی و فاقد تمامیت، صورت ادبی رمان بر عدم پختگی و کمال و از دید جهان ذهنی تراژیک به تسلیم در برابر بی‌معنایی جهان در نظر گرفته می‌شود. به بیانی دیگر «کمال دنیای رمان از نقطه نظر عینی، عدم

کمال و از نقطه نظر تجربه ذهنی مترادف با تسلیم است» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۶۵). رمان حماسه دورانی است که تمامیت زندگی بی میانجی ارائه نمی‌شود و معنا از زندگی رخت بر بسته است و با غیاب معنا مواجه هستیم. اما همچنان نویسنده و قهرمان رمان در طلب و تمنای معنا و کلیت زندگی است. لوکاچ جوامع آفریننده حماسه و رمان را اینگونه معرفی و قیاس می‌کند: «نوع عصر حماسه با این واقعیت مشخص می‌شود که در آن هیچ مفهومی وجود ندارد که دال بر دنیای درون یا جست‌وجوی روح از پی خود باشد. همچنین این عصر، عصری است که در آن الوهیت با آدمی آنچنان آشنا و نزدیک و به همان اندازه درک ناپذیر است که پدری برای طفلی کوچک. زندگی مدرن، هم‌زمان با بسط و گسترش عظیم جهان، شکافی میان نفس و جهان به وجود آورده است که در عصر حماسه وجود نداشت. ما معنای زندگی یونانی را که کلیت بود از بین برده‌ایم؛ کلیتی جهان‌شمول که در آن هیچ چیز به واقعیتی فراتر و خارجی اشاره نمی‌کرد. در مجموع انسان مدرن بر خلاف انسان دوره هومر، جهان را خانه خود نمی‌داند؛ و آن شکل ادبی که بیانگر این «بی‌خانمانی استعلایی» است رمان است» (پارکینسون، ۱۳۷۵: ۲۲۷-۲۲۸).

نتیجه بحث

چنانچه بیان شد از دیدگاه لوکاچ بین ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ادبی هر دوره ارتباط معناداری وجود دارد و هر جامعه‌ای صورت ادبی ویژه خود را خلق می‌کند. این دیدگاه، اصل مهمی در نظام فکری لوکاچ است و بر اساس این آموزه، صورت‌های ادبی را تعریف و طبقه بندی کرده و ویژگی‌های آن‌ها را بیان می‌کند. حماسه و رمان دو صورت ادبی مورد مطالعه لوکاچ است که به نظر وی حماسه زاینده دوران باستان و رمان متعلق به دوران معاصر است. از دید لوکاچ هر دو صورت ادبی سعی در دستیابی به تمامیت دارند و در دوران باستان که تمدن پیوسته و منسجم است و بین جان و جهان ارتباط وجود دارد، صورت ادبی حماسه زایش می‌یابد و معنا همچنان وجود دارد و تمامیت زندگی همواره برقرار است. اما رمان، صورت ادبی دوران معاصر بیانگر بی‌خانمانی استعلایی و مبین دورانی است که بین جان و جهان شکاف ایجاد شده و بین فرد و

جامعه مفاک پر ناشدنی پدید آمده‌است. در این دوران است که معنا از زندگی رخت بر بسته و فرد در جست‌وجوی معنای زندگی و تمامیت برمی‌آید و همواره رهسپار سفر می‌شود. اگر قهرمان حماسه رهسپار سفر می‌شود، تمامیت زندگی بر او پدیدار می‌شود، چون پیوند افراد و جامعه گسسته نشده و در یک دایره بسته‌ای به سر می‌برند. اما در دوران معاصر کلیت و معنا هرچه بیش‌تر از دسترس خارج شده و قهرمان رمان در طی این جست‌وجو از دستیابی به کلیت و آرمان‌ها ناامید شده و همین امر منجر به پیدایش قهرمان مسأله‌دار می‌شود. به همین دلیل است که جست‌وجوی فرد مسأله‌دار، از ویژگی‌های مهم رمان است. به طور کلی می‌توان بیان نمود که با تغییر در ساز و کارهای جامعه، صورت ادبی متناسب با آن تغییر می‌کند و بالطبع هر صورت ادبی روایتگر و مبین شرایط آن جامعه است و ویژگی‌ها و مختصات آن جامعه را به همراه دارد. به بیانی ادبیات در پی صورت‌بخشیدن به شرایط جامعه و بیان ویژگی‌های آن است.

کتابنامه

- اباذری، یوسف. ۱۳۷۷ش، *خرد جامعه‌شناسی*، تهران: طرح نو.
- احمدی، بابک. ۱۳۸۷ش، *حقیقت و زیبایی*، تهران: مرکز.
- جورج، امری. ۱۳۸۹ش، *جورج لوکاچ*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: ماهی.
- ژیمنز، مارک. ۱۳۹۳ش، *زیبایی‌شناسی چیست؟*، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.
- سیم، استوارت. ۱۳۸۲ش، *نظریه انتقادی قدم اول*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: شیرازه.
- لوکاچ، جورج. ۱۳۹۴ش، *نظریه رمان*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آشیان.

مقالات

- لوکاچ، جورج. ۱۳۹۰ش، الف، «*رمان از نظرگاه هگل*»، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، گزیده و ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جهان مهر، صص ۳۱۹-۳۲۶.
- لوکاچ، جورج. ۱۳۹۰ش، ب، «*فرم ویژه رمان*»، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، گزیده و ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جهان مهر، صص ۳۳۵-۳۴۶.
- پارکینسون، جی. ۱۳۷۵ش، «*لوکاچ و جامعه‌شناسی ادبیات*»، ترجمه هاله لاجوردی، فصلنامه ارغنون (درباره رمان)، شماره ۹ و ۱۰، سال سوم، صص ۲۲۱-۲۳۸.
- ایوتادیه، ژان. ۱۳۹۰ش، «*جامعه‌شناسی ادبیات و بنیانگذاران آن*»، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، گزیده و ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جهان مهر، صص ۸۱-۹۵.
- زیما، پیرو. ۱۳۹۰ش، «*از لوکاچ تا گلدمن: دفاع از جامعه‌شناسی رمان*»، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، گزیده و ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جهان مهر، صص ۱۵۱-۱۶۲.
- فراروتی، فرانکو. ۱۳۹۰ش، «*لوکاچ، گلدمن و جامعه‌شناسی رمان*»، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، گزیده و ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جهان مهر، صص ۱۹۵-۲۰۲.

Bibliography

- Abazari, Yousof. 1998, *The wisdom of sociology*, Tehran: Tahre No.
- Ahmadi, Babak. 2008, *Truth and Beauty*, Tehran: Markaz.
- George, Emery. 2010, *George Lukacs*, translated by Ezatollah Fouladvand, Tehran: Mahi.
- Jimens, Mark. 2014, *What is aesthetics?*, translated by Mohammad Reza Abolghasemi, Tehran: Mahi.
- Sim, Stuart. 2003, *Critical Theory, The First Step*, translated by Payam Yazdanjoo, Tehran: Shirazeh.

Lukacs, George. 2015, *Theory of the Novel*, translated by Hasan Mortazavi, Tehran: Aishan.

Articles

Lukács, George. 2011, A, "Novel from Hegel's perspective", *An Introduction to the Sociology of Literature*, Selection and Translation by Mohammad Jafar Pouyandeh, Tehran: Naghse jahan mehr, Pages 319-326.

Lukács, George. 2011, B, "Special Form of the Novel", *An Introduction to the Sociology of Literature*, Selection and Translation by Mohammad Jafar Pouyandeh, Tehran: Naghse jahan mehr, Pages 335-346.

Parkinson, G. 1996, "Lukacs and the Sociology of Literature", translated by Haleh Lajvardi, *Arghanoon Quarterly (About the Novel)*, No. 9 & 10, Third Year, Pages 221-238

Yves Tadié, Jean. 2011, "The Sociology of Literature and Its Founders", *An Introduction to the Sociology of Literature*, Selection and Translation by Mohammad Jafar Pouyandeh, Tehran: Naghse jahan mehr, Pages 81-95.

Zima, Pierre. 2011, "From Lukács to Goldman: Defending the Sociology of the Novel", *An Introduction to the Sociology of Literature*, Selection and Translation by Mohammad Jafar Pouyandeh, Tehran: Naghse jahan mehr, Pages 151-162.

Ferrarotti, Franco. 2011, "Lukacs, Goldman and the sociology of the novel", *An Introduction to the Sociology of Literature*, Selection and Translation by Mohammad Jafar Pouyandeh, Tehran: Naghse jahan mehr, Pages 195-202.